



تشخیص دهد که سرپرست کودک صلاحیت ندارد، اجازه حضانت را به شخصی که بین والدین انتخاب شده، نمی‌دهد و خود دادگاه سرپرست صلاحیت‌دار را انتخاب می‌کند. طبق ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی، اگر پدر یا مادر از فرزند به خوبی مواظبت نکنند یا خود دچار انحطاط اخلاقی باشند، حضانت فرزند از آنها سلب می‌شود. زیرا در این شرایط تربیت اخلاقی و سلامت جسمانی کودک به خطر می‌افتد. البته این سلب حق، باید

آنچه باید درباره حضانت بدانیم

وقتی زوجی از هم جدا می‌شوند، باید یکی از آنها از فرزندان شان مراقب و نگهداری کند. اگر فرزند زیر هفت سال باشد، حضانت بر عهده مادر است و اگر بیش از هفت سال داشته باشد، سرپرستی بر عهده پدر است. اگر فرزند نزد مادر باشد، پدر باید نفقه آن را بپردازد. این امکان وجود دارد که پدر یا مادر با ارائه اسناد و مدارک به دادگاه ثابت کنند که یکی از والدین صلاحیت نگهداری از بچه را ندارد. همچنین والدین می‌توانند در بین خودشان یکی را انتخاب کنند، که برای همیشه سرپرستی بچه را به عهده بگیرد. اما اگر دادگاه



گفت و گو با زنی که به اتهام قاچاق مواد مخدر دستگیر شده است

زندگی با شوهران خلافکار مرا سابقه دار کرد

گفت اگر می‌خواهی طلاق بگیر و پای من ننشین. حقیقتاً دلم نمی‌خواست این کار را انجام دهم چون آدم خوبی بود اما وقتی چند ماه گذشت از تنهایی خسته شدم و به فکر طلاق افتادم و از حسن جدا شدم. یکی از دوستان صمیمی حسن که از ابتدای ازدواج مان او را می‌شناختم وقتی فهمید از حسن جدا شده‌ام گاهی به من سر می‌زد و در کارها کمک می‌کرد تا این که کم‌کم به هم علاقه‌مند شدیم و به من پیشنهاد ازدواج داد و با هم ازدواج کردیم. او کمی اعتیاد داشت و در کار خلاف هم بود و مواد جابه‌جا می‌کرد. بعد از ازدواج از من خواست در حمل مواد به او کمک کنم تا خرج زندگی را درآوریم و راحت‌تر زندگی کنیم. ابتدا خیلی می‌ترسیدم اما کم‌کم عادت کردم و همراه هاشم مواد جابه‌جا می‌کردیم و به دست مشتری می‌رساندیم.

چطور دستگیر شدی؟

یک روز در همین رفت و آمدها، ماشین گشت پلیس به ما مشکوک شد. هاشم فرار کرد و من گیر افتادم.

او را لو ندادی؟

جایش را لو ندادم. فکر کردم بعد از آزادی تکلیف زندگی‌ام را با او مشخص کنم. مردی که غیرت نداشته باشد و در شرایط سخت آدم را تنها بگذارد به درد زندگی کردن نمی‌خورد.

اعتقادش به این بود که وقتی خودمان در شرایط مطلوبی نیستیم چرا بچه‌ای به دنیا بیاوریم و بدبخت کنیم که بعداً در زندگی با او فهمیدم چرا این حرف را می‌زد.

چرا؟

چون در کار خلاف بود و دزدی و کلاهبرداری و خلاصه هر خلاقی که از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد.

قبل از ازدواج این موضوع را نمی‌دانستی؟

نه چون من و حسن تازه به آن محل رفته بودیم و کسی ما را نمی‌شناخت تا بتوانیم از هم تحقیق کنیم.

بقیه ماجرا را تعریف کن.

حسن آدم خوبی بود و همان‌طور که گفتم تنها مشکل کار خلاف بود و کمی هم اعتیاد داشت. اوایل کمی با این مسائل مشکل داشتم اما کم‌کم عادت کردم. او اعتیاد داشت؛ البته هر موادی نمی‌کشید تا هم قیافه‌اش تابلو نشود و هم از نظر جسمی صدمه نبیند.

وقتی مواد می‌کشید بوی خوبی در خانه می‌پیچید و از آن بو خوشم می‌آمد و به همین دلیل کم‌کم با او شروع به کشیدن مواد کردم. البته خیلی مصرف نمی‌کردم چون نمی‌خواستم معتاد شوم. تا این‌که حسن یک روز به جرم حمل مواد مخدر دستگیر و به ۲۰ سال زندان محکوم شد. چند ماه از این موضوع گذشت و یکبار که به ملاقاتش رفتم

راضی به ازدواج نبودم اما در دوران نامزدی چون برایم خوب خرج می‌کرد با رضایت با او ازدواج کردم. یک سال از ازدواج مان می‌گذشت که قاسم مسأله بچه‌دار شدن را پیش کشید و گفت بهتر است برای بچه‌دار شدن اقدام کنیم. من هم که بدم نمی‌آمد، برای دوام زندگی‌ام از این موضوع استقبال کردم. اما بعد از چند ماه متوجه شدیم نمی‌توانیم بچه‌دار شویم. به پزشک مراجعه کردیم و در نهایت فهمیدیم مشکل از من است و نمی‌توانم بچه‌دار شوم. قاسم ابتدا خیلی به روی خودش نمی‌آورد اما با دخالت خانواده‌اش کار به جایی رسید که تصمیم گرفتیم در ازای دریافت مهریه از هم جدا شویم. چون مادرش تصمیم داشت برایش زن دوم بگیرد و من اصلاً نمی‌توانستم آن شرایط را تحمل کنم. وقتی از قاسم جدا شدم چون پدرم دوست نداشت به خانه او برگردم، با پول مهریه‌ام، خانه کوچکی اجاره و زندگی مستقل را شروع کردم. بعد از مدتی چون خواستگار داشتم و تنهایی‌ام آزار می‌داد تصمیم گرفتم دوباره ازدواج کنم. با حسن که همسایه‌ام بود و مدت‌ها بود از من خواستگاری می‌کرد، زندگی جدیدی را شروع کردم.

همسر دومت می‌دانست که بچه‌دار نمی‌شوی؟

بله. وقتی فهمید استقبال کرد و گفت اتفاقاً خودش هم تمایلی به بچه‌دار شدن ندارد.

مژده مظهري تپش

زن میانسال که به جرم حمل مواد مخدر و اعتیاد دستگیر شده، فکرش را هم نمی‌کرد که روزی سر از بازداشتگاه و زندان درآورد. از زمانی به یاد دارد زندگی آرامی داشته و بدون دردسر زندگی کرده اما روزگار و شرایط زندگی طوری برایش رقم خورد که گرفتار شده و باید چند سال از عمرش را در گوشه بازداشتگاه و زندان سپری کند. این هفته رودروی او نشستیم تا سرگذشتش را برای ما تعریف کند.

خودت را معرفی کن.

سمیه هستم و ۵۲ سال دارم.

معتادی؟

بله اما اعتیادم زیاد نیست.

چندمین بار است که دستگیر می‌شوی؟

اولین بار است که حتماً آخرین بار هم خواهد بود.

متاهلی؟

بله. تا به حال سه بار ازدواج کرده‌ام.

سه بار! چه شد که سه بار ازدواج کردی؟

اولین بار ۲۰ ساله بودم که ازدواج کردم. پنج خواهر و سه برادر داشتم و چون پدرم از عهده مخارج مان بر نمی‌آمد پسرهای باید سرکار می‌رفتند و دخترها باید زود ازدواج می‌کردند. من هم که زیبایی داشتم خواستگاران زیادی برایم می‌آمد و پدرم مرا به یکی از آنها که سنش کمی بالا بود و وضع مالی نسبتاً خوبی داشت، داد. اوایل